

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم شیخ مسئله ای را در باب بیع مطرح کردند؛ می گویند نسخه ی اصلی شیخ این جور بوده: «لو باع من کان له نصف الدار باع نصف ملک الدار». بعد اشکال کردند که در بعضی از نسخ «تک الدار» به جای «تلك» «ملک». و بعضی هم گفتند اصلاً این زیادی است، هم «تلك» هم «ملک».

به نظر ما اشتباه شده است؛ آن وقت لذا بین نصف مختص و نصف مشاع به نظر ما اشتباه شده است یعنی شیخ رضوان الله تعالی علیه ملتفت به این نکته بوده اند. یعنی فرق می کند بگویند «باع نصف الدار» یا «باع نصف ملک الدار». ببینید؛ لذا شیخ می خواهد بگوید اگر گفت «باع نصف ملک الدار» اینجا می خورد به بیع مختص، به نصف مختص. اما اگر گفت «نصف الدار» مشاع. اینکه ایشان مثلاً مثال هایی می زند (یکی باب زوجه)، در باب زوجه این جور چیزی نداریم. در باب زوجه «نصف ما فرضتم». این را که ایشان رفت از باب بیع، خارج شد که ما هم کارمان همراه ایشان. بحث بیع را، این نکته را خوب دقت کنید.

خود مرحوم نائینی در این تقریراتی که از ایشان چاپ شده، عنوان مسئله دارد: «لو باع من کان له نصف ملک الدار». آن عبارتی که نائینی آورده «نصف ملک» است. و در حاشیه اش نوشتند که در بعضی از نسخ «نصف تک الدار». این چیز شده، جابجا شده. یعنی اصولاً این نکته بوده که «نصف ملک الدار». یعنی تعبیر «نصف الدار» ممکن است نصف مشاع باشد اما «نصف ملک الدار» دیگر نصف مشاع نیست؛ نصف مختص خودش است، چون «ملک» کلمه «ملک» آورده.

یکی از حضار: اگر این باشد باید خصوص تنازع کنند در خصوص برای کیست؟

آیت الله مددی: این تنازع بیشتر سر همین است کلمه ی نصف ورود در مشاع دارد سر نکته اش این است که آقایان بعدی که آمدند گفتند نه آقا، این «تک الدار» است. همین که قبلاً عرض کردم.

الان در این حاشیه ای که چاپ شده در این تحقیقی که چاپ شده، در حاشیه نوشته از مرحوم شهیدی نقل می کند: «و الصواب اینکه اصلاً کلمه ملک و تلك را حذف بکنند.» «من کان له نصف الدار، باع نصف الدار». این توجه نشده که شیخ فرق است بین این دو تعبیر، «باع نصف الدار» یا «باع نصف ملک الدار».

آن وقت آن چیزی که در باب مهر است (چون ایشان باب مهر را به همین باب قیاس کرده)، عرض کردم حواستان جمع باشد. ما یکی دو روز در مهر صحبت می کنیم. انصافش بحث مهر با این بحثی که در اینجا هست فرق می کند. و انصافش این است که همان نسخه‌ی صحیح «نصف ملک الدار» است؛ «نصف ملک الدار»، نه «نصف الدار». اگر «نصف الدار» بود احتمال اشاعه خیلی قوی است، مشاع خیلی قوی است. اما این احتمال که مراد «نصف مختص» است (آن نصفی که ایشان مالک است)، این «نصف ملک الدار» بهتر آن را می سازد. یعنی نصف قسمتی که از دار مملوک است. خب نصف دار که مملوک ایشان مختص است، نصف مختص ایشان است.

اما آنی که ما در باب مهر داریم «نصف ما فرضتم» است، «نصف ما فرضتم» است. این مثل «نصف الدار» می ماند. و لذا من فکر می کنم مرحوم شیخ (قدس الله نفسه) عرض کردم به خاطر این گرفتاری که ما داریم نمی شود مراجعه‌ی جدید بکنم. نتوانستم مراجعه بکنم، آثار اولیه مثل مبسوط. این فروع قاعدتاً در شیعه از مبسوط آمده. نشد به مبسوط مراجعه کنم یا از خلاف آمده. قاعدتاً در شیعه از آنجا آمده، از روایات نیامده. بله، مسئله‌ی مهر از روایات آمده. یک مسئله هم در ارث آن هم از روایات آمده. حالا ان شاء الله

یک مسئله‌ی دیگر هم هست در وسط که مرحوم شیخ سعی کرده علی القاعده صحبت کند. مرحوم نائینی آنجا روایت آورده، دوسه تا دارم آنجا آورده. آن را هم ان شاء الله متعرض می شویم بحث روایی؛ چون در «بیع» کتاب «بیع» بحث‌های روایی کم است، ما وقتی بحث روایی می شود یک مقداری بیشتر خارج می شویم. چون بحث حدیث شناسی در حوزه‌ی ما کم است، ضعیف است. برای اینکه یک مقدار با حدیث شناسی آشنا بشویم، یک مقداری از بحث خارج می شویم. این با التفات است، خیال نکنید حواس ما پرت است، با التفات از بحث خارج می شویم.

یکی از حضار: چرا درست است؟ و «نصف تلک الدار» یا «نصف الدار»

آیت الله مددی: چون گفته «ملک»، «ملک» یعنی نصف مختص خودش است.

یکی از حضار: حالا از کجا معلوم؟ حالا ما دعوا مان سر اینه گفته یا نگفته. یعنی...

آیت الله مددی: چه کسی گفته یا نگفته؟

یکی از حضار: روایاتی که شما می گوید «ملک» درست است، چیست؟

آیت الله مددی: آنی که شیخ مطرح کرده این است. یک شاهدش این است که نائینی که نقل می کند «ملک الدار» است. نائینی می گوید: «قوله: «لوباع من له نصف الدار نصف ملک الدار»». که لذا الان در این چاپی که از تقریرات نائینی کردند، در حاشیه نوشتند: «فی بعض النسخ «تلك الدار»». مرحوم شهیدی نوشته: نه «تلك» نه «ملک»، هیچ کدام، «نصف الدار» توجه نکردند که این نکته دارد. اگر «نصف الدار» باشد احتمال اشاعه درش قوی است. اما «نصف ملک»، خب نصف ملک، خب نصف ملک، نصف مختص ایشان است. نصفی که مملوک است، آن نصف مملوک که ایشان است.

پس این را که ایشان می گوید دوران بین «نصف مختص» و «نصف مشاع» است با کلمه «ملک» نمی سازد، با «نصف» [می سازد]. روشن شد؟ اما در باب مهر این نیست. در باب مهر «نصف ما فرضتم» است. ایشان برداشته مسئله مهر را هم به آن قیاس کرده. این در باب مهر این نیست.

و عرض کردم آقایان ما (قدس الله اسرارهم) تا آنجایی که من دیدم، بزرگان هیچ کدامشان روایت نیاوردند، خیلی عجیب هم هست. و ما عرض کردیم این مسئله روایات فراوانی دارد، نه یک روایت. چون اسثلهی متعدد شده، فروض متعدد شده، طبق این فروض متعدد، جواب ها هم متعدد است. دقت کردید؟ فروض متعددی آمده.

یکی از حضار: از باب ظهور حال نیست؟ یعنی از باب لفظ انگار نه. یعنی حال و وقوع، فعل وقوع این است که آقا من این را دارم می فروشم این ملک مختص من است. نه اینکه قبلاً می گفتند که

آیت الله مددی: خب لذا مرحوم نائینی روی کلمه ی «ملک» چیز نکرده، مانور نداده. روی کلمه «بعت» (که ظهور فعل) از این جهت که شما می فرمایید.

باب، این باب دیگر را هم بخوانیم حالا دیگر. همه ی ابواب طلاق قبل از دخول را نخوانده ام ها. این دوسه تا بابش تا حالا خوانده ام. این باب ۲۴ از ابواب المهور است. عرض کردم برای روشنی مطلب باید قاعدتا به جامع الاحادیث هم مراجعه می کردم که نشد دیگر وقتان مساعد نبود، حال ما مساعد نبود نه وقت ما نشد به جامع الاحادیث که آیا غیر از اینکه صاحب الوسائل آورده مثلاً در فقه الرضا در کتاب های دیگر این فرع وارد شده یا نشده این باب ۲۴ است.

عرض کردیم مرحوم شیخ طوسی (قدس الله نفسه) قاعده‌ای دارد که مرحوم شیخ حرّ (معذرت می‌خواهم) یک بابی را که قبول دارد روایتش را می‌گوید فتوا می‌دهد به همان. اگر اشکال دارد می‌گوید حکم. اینجا هم باز باب حکم؛ «باب حکم من تزوج علی غنمه» (باز هم تعبیر به حکم کرده). علی ای حال با اینکه ظاهراً بد نباشد.

این روایت اول باب، محمد بن یعقوب عن علی ابن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابی عمیر. عرض کردیم مرحوم ابراهیم بن هاشم (پدر علی ابن ابراهیم)، این اولین کسی است که احادیث کوفین را در قم آورده. نقل حدیث از کوفه به قم. یک روایتی هست که: «یزری العلم من الکوفة الی قم کما تزی الحیة الی جحرها». یعنی علم از کوفه این، زمانی که ما ایرانی‌ها را بیرون می‌کردند، می‌گفتند علم از نجف دارد به قم منتقل می‌شود. علی ای حال این کار در قرن دوم شد، سوم، اوائل قرن سوم شد. میراث‌های کوفه منتقل شد به قم.

عرض کردم ما در قم یک مکتب بیشتر نداریم. از سال ۲۰۰ تقریباً شروع شد این مکتب قم تا سال ۴۰۰ (آخر ۴۰۰، آخر ۳۰۰، یعنی حدود ۴۰۰). با آمدن مثل ابراهیم بن هاشم، این مکتب اساسش این بود که میراث‌های کوفه، بغداد، بصره، شهرهای دیگر را آوردند به قم. این میراث‌ها در قرن سوم (یعنی از سال ۲۰۰ تا ۳۰۰) پخش شد در قم، میراث‌ها را. مثلاً کتاب حرّیز، فرض کنید مثل کتاب علاء بن رزین این کتاب‌ها نوشتار. عرض کردم امتیاز عمده‌ی شیعه بر این بود که نوشتار داشتند. خود ائمه علیهم السلام می‌گفتند. و این‌ها روی این نوشتارها هم کار کردند. یعنی در قم و همین قبل از این، از بعد از سال ۱۴۵ که بغداد تأسیس شد که عرض کردیم، عده‌ای از بزرگان شیعه آمدند بغداد. که این بغدادی‌هایی که آمدند (حالا طبقه اول یا دوم) بسیار مردمان روشن فکر و دقیق و در عین حال اعتماد بر خبر، از حدود خبر هم خارج نشوند. یعنی نه اخباری صرف به آن معنا بودند، نه این طور عقل‌گرا بودند که احادیث را طرح بکنند.

بسیار احادیث نظیفی، احادیث این طبقه بغداد بسیار نظیف است. که عرض کردیم اعلام این طبقه از همه آن‌ها تقریباً مهم‌تر ابن ابی عمیر است. و هشامین (هشام بن سالم و هشام بن حکم) و یونس (یونس بن عبدالرحمن). بَرْنَطی حالا یونس شاید اولش کوفه بوده. اما این‌ها مکتب بغداد را خیلی ترویج کردند. و خیلی آثار ما در بغداد آمد از کوفه. در کوفه یک تنقیح شد، در بغداد تنقیح شد. تولد آثار ما در کوفه است، دقت بکنید. مشکل تعارض ما برای همین است. یکی از مشکلات تعارض در بین شیعه همین است. چون تولید علم در مدینه بود، تدوین علم در کوفه بود. این دو تا شهر عوض شد. در مدینه از امام می‌شنیدند، می‌آمدند در کوفه نقل می‌کردند یا خودشان می‌نوشتند یا شاگردانشان می‌نوشتند. این تفاوت بین دو شهر در تدوین و در نوشتار، در تولید علم، این منشأ یک مقدار از مناشی این تعارض در روایات ماست.

مخصوصاً افراد مختلف می‌رفتند، درجاتشان مختلف بود. بعضی‌ها قصاب بودند، شحام، شحام (یعنی چربی فروش) قصاب. بعضی‌ها فلان بودند. شغل‌های مختلفی داشتند؛ جلال بودند. جلال از «جلل»، «جلل» به معنای پوست حیوان (پوست فروش) بودند، پوست حیوان می‌فروختند، پوست گوسفند مثلاً. بعضی‌هاشان خلال بودند که خلال و این جور چیزها. بعضی‌هاشان خلال، این چیز [اصطلاحاً شبیه] جلال و خلال و خلال [است]. خلال کسی است که حل [می‌فروشد]. حل یعنی حلوا (ما به فارسی می‌گوییم حلوا)، روغن کنجد را می‌گویند حل، در لغت عربی اصطلاحاً حل است اسمش. البته لغت دیگرش «شیرج» است، اما «حل» هم بهش می‌گویند. خلال یعنی حلوا فروش، یعنی حلواساز، حلوا می‌فروختند. ما شغل‌های مختلف (طبیعتاً خوب مقدار علمشان هم فرق می‌کرد).

تازه مرحوم و شاء به احمد اشعری می‌گوید من در این مسجد کوفه ۹۰۰ تا شیخ دیدم که «کلهم یقول» (یا ۶۰۰ تا، چون نسخه مختلف است) این روایت در کشی آمده متأسفانه. کشی کتاب غلط زیاد دارد. در کتاب کشی آمده، در آنجا آمده که ۹۰۰ تا شیخ یا ۶۰۰ تا شیخ را همین مسجد فقط من دیدم که می‌گفتند: «حدثنی جعفر بن محمد». دقت می‌کنید؟ تولید در مدینه شد، عرض کردیم شواهدی که ما داریم از نوشتارهای اولیه، از زمان امام سجاد داریم. از امام حسین، این‌ها خیلی تاریخ را دقیق یاد گرفتند، خیلی تأثیرگذار است در نتیجه‌گیری. از زمان امام سجاد داریم. بعد امام باقر زیاد شد، امام صادق هم که بیش از اندازه شد. تولید علم شیعه ابتدائاً در مدینه شد، دقت می‌کنید؟ بعد از مدینه به کوفه آمد. حدود ۹۰ درصد از این تولید ما در کوفه پخش شد. چیز حدود ۶-۷ درصد در بصره بود. بصره خیلی پایین است. چون شیعه در بصره کم بود. بصره یک شهر سنی نشین بود. شیعه کم بود اما بزرگان خوبی ما در (مثل خود ابن یسار و این‌ها) داریم. فضیل بن یسار، مرحوم شیخ نجاشی (کوفی نوشته به نظر من اشتباه کرده ایشان بصری است).

به هر حال ما بزرگان بسیار خوبی در بصره داریم. ویکی از امتیازات حدیث بصره این است که درش تعارض کم است. در حدیث کوفه تعارض زیاد است، چون کتاب زیاد نوشته شد، نوشتار زیاد آمد. تعارض زیاد شد. این تعارضی که ما پیدا کردیم، این در کوفه است. بعد منتقل شد به بغداد. آنی که به بغداد رفت تنقیح شد اجمالاً، لکن تنقیحش تنقیح روایی است، مثل ابن ابی عمیر (کتاب نوادرش شش جلد بود). معروف بود نوادر ابن ابی عمیر. کتاب‌های دیگری که حالا با شرح فهرستش در محل خودش داریم. عرض کردیم اصطلاحی بنده به کار بردم برای اینکه حدیث شناسی کامل بشود، اسم «کتب ابن ابی عمیر» را «مصدر متوسط» نوشتیم. گفتیم. یک مصادر اولیه، مصادر اولیه کسانی هستند که اولین کسانی که نوشتند، نه اولین کسانی که روایت کردند. مثلاً محمد بن مسلم راوی اول است، اما نوشتار برای او نیست، مال شاگردانش است. زراره راوی اول است، لکن نوشتار برای شاگردانش است، برای خودش نیست.

و لذا ما روی نوشتار، در بحث فهرستی چون آقایان می گویند بحث فهرستی با رجال، در رجال «روایات» را حساب می کنند، ترتیب «روایات» را می بینند. در فهرست ترتیب نوشتار را می بینیم، نوشتارها را حساب می کنیم. و اینکه این نوشتار ثابت است، این نوشتار ثابت است، چندین تانسخه داشته. این نکات، نکات فهرستی است، ربطی به رجال ندارد. آن فهرستی که ما یعنی کاری که در بغداد ما در، در بغداد تنقیح خوبی شد. عرض کردم خیلی تنقیح جامعی است. هم خبر را گرفتند، هم عقل گرا هستند، متوسط اند یعنی انصافاً خیلی دقیق در انتخاب اخبار، خیلی دقیق.

مثلاً ابن ابی عمیر رحمه الله «روی کتب مئة رجل» ببینید: «روی کتب مئة رجل من اصحاب ابی عبدالله». نگفت: «روی عن مئة رجل»، این دقت کنید. اگر می گفت: «روی عن مئة رجل»، این می خورد که رجالی باشد. وقتی گفت: «روی کتب مئة رجل». یعنی قبل از ابن ابی عمیر نوشتارهایی موجود بود، ابن ابی عمیر آن ها را نقل کرد. لذا ما اسمش را می گوئیم طبقه ی متوسط. سر اینکه اسمش را طبقه ی متوسط گذاشتیم نوشتارهای اولیه را نقل کردند. و این طبقه متوسط شأن خاص خودش را دارند. شأن رجالی با آن ها حساب نمی شود. الان علمای ما، امثال حتی آقا خویی معاصرین ما با تمام این ها شأن رجالی برخورد می کنند. به نظر ما ناقص است این کار. درست نیست. چون این طبقه متوسط ایشان دارد «عن ابی الحسن». روایت از معصومین کم دارند. روایت نسخه است. نسخه را با مقابله می توانیم بشناسیم. وقتی ایشان از معصوم نقل می کند، راه دیگرش این است که روایت دیگری کس دیگر از معصوم نقل بکند. اما وقتی نسخه شد، نسخه را با دیگری مقابله می کنیم، با نسخه دیگری مقابله می کنیم. دقت کردید؟ تصحیح نسخه آسان تر است تا تصحیح روایت. ما با این ها معامله ی رجالی نمی کنیم. معامله ی رجالی هم می کنیم، اما معامله ی فهرستی بیشتر است. ایشان «روی کتب مئة رجل» ببینید: «کتب مئة رجل من اصحاب ابی عبدالله».

خود این تعبیر مشعر است به اینکه این تعبیر «روایات فهرستی است»، نه «روایت رجالی». این «روایات رجالی نیست». این فهرستی است. این اصطلاحات بنده است (از آقایان). تا حالا اصلاً در حوزه مطرح نبود. نه اینکه الان [بلکه] زمان شیخ طوسی که ایشان افتاد به حجت تعبیدی، دیگر این اصطلاحات حذف شد. مباحث فهرستی خود به خود بعضی هاشان، عامل دیگری اینکه مصادر اولیه کمیاب شد. فرق ما در زمان علامه با اهل سنت. اهل سنت در قرن سوم شروع کردند به نوشتن حدیث. مشکل اهل سنت این بود که صحابه کتاب نداشتند. چاره ای جز رجال نبود: فلان عن فلان عن صحابی عن رسول الله. چون کتاب نداشتند. روشن شد؟ این که اهل سنت رو به رجال آوردند، کار فهرستی نکردند، نوشتاری نکردند، چون نداشتند.

به خلاف ما، در میان شیعه (البته رجال به کتاب فهرستی معروفشان کتاب عبدالله پسر عمرو عاص، عبدالله بن عمرو عاص) این کتاب صحیفه‌ی صادقیه است. این بوده. غیر از این دیگر چیزی ندارند از رسول الله، چیزی به عنوان کتاب رسماً ندارند. چیزهای دیگر هم ما نقل کردیم، ولی نمی‌خواهم وارد نقلش بشوم. اما مثلاً امیرالمؤمنین کتاب داشتند از رسول الله. و این مسلم است، اهل سنت هم نقل کردند. ام سلمه در کتاب مصنف یا عبدالرزاق یا ابن ابی شیبہ، در آنجا دارد که روزی که مال من بود، رسول الله خانه‌ی من بود، امیرالمؤمنین آنجا علی بن ابی طالب یک پوست گوسفند آورد، می‌سؤال می‌کرد، نوشته، سؤال می‌کرد، می‌نوشت. تا پر شد، این پوست پر شد. آن وقت در روایات ما دارد که امام صادق فرمودند: «کتاب علی کفخذہ رجل» یا «کفخذہ بعیر». مثل ران شتر. یعنی پوست بوده، پوست‌ها رو هم پیچیده‌اند. دو تا کتاب علی بوده: یکی به صورت کتاب مثل کتاب‌های ما بوده، یکی به صورت پوست بوده. این تثبیت شده، یعنی این ثابت است.

حتی اهل سنت سعی کردند کتاب علی را کم ارزش تشکیل بدهند. در خود صحیح بخاری هست، چندین بار هم گفته. که مالک اشتر کیست؟ می‌گوید مردم به تو مفتون شدند، مثلاً شیفته‌اش شدند. می‌پرسید: «آقا چه چیز از رسول الله داری که دیگران ندارند؟» گفت: «نه، من این‌ها را دارم.» همین نوشتاری که در به اصطلاح «غلاف شمشیر»، کل کتاب علی (مثلاً ۳ سطر است) «قضاء رسول الله بالعقل و فکاک الأسیر». یعنی همان کتاب علی که مثل «فخذ رجل» یا «فخذ بعیر» در روایات اهل بیت توصیف شده، به اندازه دو وجب، دو انگشت. آن هم توی غلاف حضرت. این را بخاری عمداً آورده که ارزش کتاب را پایین بیاورد. این‌ها آمدند در مقابل شیعه که گفتند کتاب علی دقت کردید؟ و عرض کردیم تا آنجایی که ما می‌دانیم از امام حسین و امام حسن و از حضرت سجاد از این کتاب نقل نکرده‌اند. ما نداریم یکی از صحابه امام سجاد بگوید: «حضرت کتاب علی را برای من آورد.» امام باقر داریم و امام صادق.

باز از امام موسی بن جعفر نداریم تا آخر که بگویند این در... بله، یکی از عجایب کارها که واقعاً هم عجیب است (بعضی از اهل سنت هم بحث کرده‌اند): وقتی مأمون ولایت عهدی حضرت رضا را نوشت، حضرت رضا پشت آن قبول ولایت کردند که من مثلاً ولیعهد بشوم. که خلیفه امیرالمؤمنین خواسته که من خلیفه بشوم. «الأن الجفر والجامعة یدلان علی خلاف ذلک.» این خیلی عجیب است. چون این کتاب مأمون نامه مأمون، نامه رسمی دربار بود این در تمام نماز جمعه‌ها خوانده می‌شد. در تمام ادارات خوانده می‌شد. یعنی باید در عالم اسلام پخش می‌شد که آقا ایشان ولیعهد رسمی است. و جواب امام هم به خط امام پشت این بود.

این را عرض کردم خدمتتان. مرحوم علی بن عیسی اربلی (صاحب کشف الغمه) ایشان می گوید در این سال فلان، یک کسی از خدام حضرت رضا آمد پیش من و در خزانه حضرت رضا آن نامه ی اصلی که مأمون نوشته بود و حضرت نوشته اند را به من نشان داد. که من جای خط امام را بوسیدم. در کشف الغمه. اسم می برد از خط. این در خط، این نامه از خصائصش این است که از خط خود امام رضا نقل کرده علی بن عیسی اربلی که من به یک آقای گفتم، گفت من خود کتاب کشف الغمه را به خط خودش دارم. تعجب کرد. بعد روز بعد به من گفت بله، مراجعه کردم، به خط خودش هم دارد. خیلی عجیب است که امام در یک نامه ی رسمی دولتی که در نماز جمعه ها خوانده می شود، در ادارات خوانده می شود، بگوید: «الأن الجفر و الجامعة یدلان علی خلاف ذلک». این مطلب نمی شود. من ولیعهدیم، تمام نمی شود. گفت من خلیفه بشوم، اما این نمی شود، این مطلب نمی شود. و این خیلی عجیب است. ما از حضرت رضا این را داریم و از حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری هم چیزی نداریم.

دقت فرمودید؟ این مجموعه ای که ما داریم بله، در جمله ای از روایاتی که از امام باقر داریم، امام باقر می گوید: «قد حدثنی ابی» که حضرت سجاد باشد. «عن ابیه الحسین عن علی». این را داریم. به تعبیر «حدثنی» هم هست. چون می گویند بخاری به او گفتند: «امام صادق» (گفت من نمی دانم دقیقاً امام صادق) امام صادق را توصیف می کند، «جلیل القدر» می داند. اینی که گفتند بخاری نقل نمی کند به خاطر عدم وثاقت نیست. شرط بخاری این است که نوشتار نباشد، سماع باشد.

گفته: «آنچه که از پدرش نقل کرده، گاهی گفته سمعت ابی، گاهی گفته نه، مثلاً کتاب پدرم، قرائت فی کتاب ابی». لذا من نمی دانم به نحو نوشتار یا به نحو سماع است. تجنب روايتش روی این جهت است، نه اینکه در وثاقت امام نستجیر بالله. فقط بخاری هم هست این اشکال دارد. مسلم نقل می کند. مسلم نقل می کند. بقیه ی صحاح ست همه شان نقل می کنند، هر چهار تا نقل می کنند. موطأ مالک که قبل از آن ها بوده نقل می کند: «حدثنی جعفر بن محمد». در بزرگواری ایشان بحثی نیست. آنچه که الان محل بحث است همین قسمتی که بخاری نقل نکرده، آن هم نکته ی فنیش را عرض کردم خدمتتان. و عده ای از کتب بزرگان اهل سنت هم هستند بخاری نقل نمی کند. چون می گوید: «این ها به نحو کتاب بوده، به نحو وجاده بوده، من قبول ندارم. باید به نحو سماع باشد.»

علی ای حال خیلی وارد این بحث نشویم، از بحث خارج نشویم. این نکته را خوب دقت کنید. اهل سنت از صحابه نوشتار نداشتند. روشن شد؟ مجبور بودند به رجال روی بیاورند. راهی غیر از رجال نداشتند. اگر «حدثنی فلان عن فلان عن صحابی عن رسول الله»، راهی غیر از این نداشتند.



آن وقت ما فهرست داشتیم تا زمان شیخ. تدریجاً از زمان شیخ، آن کتب اولیه مثل کتاب سکونی و حریز تقریباً کمیاب و نایاب شدند، یا معدوم شدند. ما بعد از شیخ مثل ابن ادریس، حسان از بعضی کتب نقل می‌کند، شهید اول از بعضی، علامه از بعضی. خیلی کم داریم. و لذا از زمان علامه هم اصحاب ما روی به رجال آوردند. نکته‌ای که در قرن سوم با حضرات به اصطلاح اهل سنت بود، در قرن هشتم با علامه شد.

اینکه ما الان رجالی فکر می‌کنیم این میراث علامه است ابتدایش از شیخ شد چند دفعه عرض کردیم.

یکی از حضار: چه بوده علت که کمیاب شده؟

آیت الله مددی: چون آنهایی که به درد می‌خورد در کافی و تهذیب و فقیه آمده بود دیگر استنساخ نکردند بقیه‌اش را بعد هم شیعه در ضعف بود همیشه شیعه ضعیف بودند

یکی از حضار: رویکردشان هم عوض شد ...

آیت الله مددی: آها رویکردشان هم، همان که اهل سنت، چون اهل سنت در قرن اول و دوم دنبال رجال نبودند اصلاً لذا عرض کردم مبنایشان در قبول حدیث بر مبنای فقاہت بود اگر فقیه می‌گفت قبول می‌کردند، به سند نگاه نمی‌کردند از قرن سوم مبنای عوض شد اهل سنت از قرن سوم عوض کردند مبنای شد به حکایت از فقاہت رفت به حکایت وقتی حکایت شد مجبور شدند بگویند فلان عن فلان این ثقہ هست نیست این برای حکایت است دیگر دنبال فقاہت نبودند.

شیعه در کل این دوران مبنایش امامت بود نه فقاہت بود نه حکایت خود بخاری در زمان امام عسکری فوت کرد ۲۵۶ فوت کرده است زمان امامت امام عسکری، شیعه مبنایش این بود که این مبنای امامت است. از اوایل قرن، اواخر قرن اول، دوم، و اوایل قرن سوم دیگر (از قرن سوم به بعد دیگر) پیش اهل سنت رجال راه افتاد. رجال راه افتاد و حدیث راه افتاد و علوم. این کارهایی که شد این‌ها از قرن سوم به بعد است، از اول نبود. دقت می‌کنید؟

در بین شیعه آن حالتی را که این‌ها داشتند در قرن هشتم زمان علامه شد. شیخ هم همین کار را کرد. در بغداد کم بود، مقدار زیادی را به واسطه نقل کرد. مرحوم شیخ طوسی (قدس الله نفسه) این را ما اصطلاحاً اسمش را می‌گوییم مصادر متوسطه. حالا ببینید اینجا مثلاً این‌ها هم باید نکات بگوییم، چون ابراهیم بن هاشم کتاب دارد، اما راوی کتاب ابن ابی عمیر است. پس در حقیقت مصدر متوسطه. یکی هم مصدر متأخر گذاشتیم. مصدر متأخر ما کتاب کافی است. آن مصدري که الان دست ما رسیده، مصادر متأخر است.

آن مصدري که الان دست ما رسیده کافی است. دقت فرمودید؟ مرحوم کافی کلینی به نسخه ابراهیم بن هاشم. این از نسخه‌هایی است که ابراهیم بن هاشم به قم آورده. و عرض کردم نسخه‌ی خوبی است. قمی‌ها اعتماد کردند بر آن. البته نسخه‌ی درجه یک نیست، نسخه‌ی درجه یک آنی است که احمد اشعری آورده. اما نسخه خوبی است، قابل اعتماد بوده. در جُل اعتماد قمی‌ها بر مصادر عراق، بر میراث‌های عراق، از همین نسخه ابراهیم بن هاشم است.

عن علی ابن ابراهیم عن ایبه عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر. ابن بکیر مصدر اولیه است، عبدالله بن بکیر. ایشان شاگرد زراره است. زراره عموی ایشان است. ایشان پسر برادر زراره است. ایشان کتاب داشته. عن عبید، احتمالاً عبید راوی باشد، راوی اول است. مصدر اول نباشد، نوشتار اولیه نباشد. عبید زراره دارد: «قال قلت لابی عبدالله». ببینید: «قال قلت» معلوم می‌شود کلام نقل کرده. ابن بکیر آن را نوشته. نوشتار ابن بکیر را مرحوم مرحوم شیخ ابن ابی عمیر نقل کرده.

یعنی به عبارت آخری این یک نسخه از کتاب ابن بکیر است. نسخه‌ی خوبی هم هست، بسیار نسخه‌ی خوبی. ابن ابی عمیر نقل کرده. چطور به قم رسیده؟ ابراهیم بن هاشم. ببینید، روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ این راه فهرستی که ما رفتیم تاریخ را براتون روشن می‌کند. آن راه رجالی می‌گوید این ثقة است، این ثقة است، این ثقة است. چی شد؟ آخرش می‌گوید حدیث را قبول می‌کنیم، یا قبول نمی‌کنیم. اما در راه فهرستی روشن شد؟ می‌آید تاریخش را می‌گوید. و شواهد تاریخی را هم اعلام می‌کند که شواهد تاریخی ما این است: این، این، این شواهد تاریخی ما. و این راه اطمینان‌بخش است، خیلی روشن می‌کند. از آن حالت تعبد که تا عرفاً حوزه است برداشته می‌شود. نسخه‌ای است از کتاب ابن ابی عمیر به دست کلینی رسیده. نسخه قابل اعتماد است. ابن ابی عمیر هم از ابن بکیر، آن هم نسخه قابل اعتماد است. خود ابن بکیر هم جزء اجلای اصحاب است. دقت می‌کنید؟

پس بنابراین این جور ما حدیث‌شناسی ما این جور روشن شد. گفتم حدیث را نه به خاطر خود حدیث خیلی بیشتر به اینکه شما باید شناخت روش شناخت احادیث را آشنا بشوید.

یکی از حضار: نرسیده آن کتاب ابن بکیر، ممکن است کتاب نبوده باشد. می‌گوید «کتاب» دارد، ولی این چه دلیلی دارد؟ آیت الله مددی: ابن ابی عمیر «روی کتب مئة رجل». عبارت صریح در کتاب است. این «روا» روای فهرستی است. ما روای فهرستی را با روای رجالی فرق گذاشتیم. آقایان ما فرق نمی‌گذارند. «روا» این است که از آن روایت کرده، شنیده از او. رجالی این طوری است. در فهرستی کتاب است.

به عبارت دقت کنید. «رواكتب مئة رجل». کتاب صد نفر را نقل کرده است. ابن ابی عمیر، زیاده روایت ابن ابی عمیر است. پس یک نسخه، از عید.

«قال قلت لابی عبد الله». «رجلاً تزوج امرأة على مائة شاة، ثم ساق اليه الغنم». صد تا گوسفند را برای ایشان فرستاد. «ثم طلقها قبل أن يدخل بها». «وقد ولدت الغنم». گوسفندها بچه دار شده اند. امام علیه السلام فرمودند: «ان كانت حملت عنده» وقتی که فروخت این ها حامله بودند؟ «نصف این ها هم مال شوهر می شود». «نصف الغنم و نصف اولادها». «ان كانت حملت عنده رجع بنصفها و نصف اولادها». «وان لم يكن الحمل عنده رجع بنصفها و لم يرجع من الاولاد بشيء». این اولاد دیگر در ملک او به دنیا آمده اند. ربطی به مالک اول، ربطی به زوج ندارد.

یعنی ببینید دقت کنید چه شد. امام می خواهد عنوان «نصف ما فرض» را. این «ما فرض» چی بود؟ گوسفند بود، ۱۰۰ تا گوسفند بود. الان دو، یک سالی گذشت. مثلاً یا به حساب نامزد به حساب امروز بعد از یک سال این طلاق داد، دیگه که عقد بکند، ادامه بدهد. و این گوسفندها حامله شدند. گوسفندها عادتاً در ۹ ماه، ۱۰ ماه می زایند یک بار. در یک سال دو بار (یعنی در ۱۵ ماه، مثلاً دو بار). عادتاً این طوری است. این ها مثلاً این ها پیش این حامله شده اند. گوسفندها پیش این شخص، پیش این خانم. و همین جا هم زاییده اند. امام می فرماید: «نصف ما فرضتم». می گوید شامل اولاد نمی شود. «نصف ما فرض» آن صد تا گوسفند.

اما اگر این گوسفندها شکمشان در شکمشان بچه بود، حامله بودند، داد، «نصف ما فرض» شامل می شود. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ یعنی عمده بحث نکته یفنی این ها همه در اگر دقت بکنید سؤال از فروع مسئله ی «نصف ما فرضتم» است. حالا بچه دار شد. امام می فرماید اگر بچه همراهش بود، نصف بچه ها را هم بدهد. اگر بچه همراهش نبود پیش این بچه دار شد، این دیگر لازم نیست بدهد. این دیگر لازم نیست آن نصف آن ها را بدهد. این یک روایت، فلان.

و عن محمد بن يحيى باز دو مرتبه همین روایت را مرحوم شیخ کلینی دقت بکنید «عن محمد بن يحيى» استادش «عن احمد بن محمد» اشعری، احمد اشعری بسیار مرد بزرگوار، جلیل القدر. عرض کردم من تنظیمش نکرده ام. تو ذهنم اجمالاً هست. ۲۰ نفر از بزرگان، از آقایان قم هستند یا... وقتی این نقل حدیث این جور بود، یا اصلش از کوفه بوده آمده قم، یا اصلش از قم بوده، رفته کوفه برای تحمل حدیث. یکی از این دو تا. مجموع کسانی که تحمل حدیث کرده اند، آمده اند یا رفته اند، مجموعاً در حدود ۲۰ نفر. تخمینی خودم است. از همه شان بهتر احمد اشعری است. و از همه شان بدتر ابو سمینه است این در کوفه بود آمد قم از همه شان بدتر است. که گفتند: «كذاب

و اشهر الکذابين» و فلان. راجع به همین ابو سمینه است. ابو سمینه دقت بکنید، همین روایت ابو سمینه در کافی هم هست، با این همه تضعیفی که شده. روایت ابو سمینه در کافی هم هست. چرا؟ چون ابو سمینه مصدر اول نیست. ابو سمینه از امام نقل نمی‌کند، نسخه نقل می‌کند. مرحوم کلینی مقابله کرده با نسخه‌ای که همان روایت اصلی دارد، دیده با این نسخه ابو سمینه این جوری است. حالا نسخه ابو سمینه جلوی شما بوده، برای حفظ امانت از ابو سمینه نقل کرده. دقت کردید؟ اگر از نسخه شد، ولو ضعف باشد، به بعدش نگاه می‌کنند، به نسخه نگاه می‌کنند، از این راه. الان کلینی یک مقداری زیادی یکی از اشکالات اهل سنت خیلی معروف است به ما که این در کتاب کافی افرادی هستند که کاملاً ضعیف‌اند، مثل همین ابو سمینه. در حقیقت گفته شده: «اشهر الکذابين». چون گفته شده «کذابين» مشهور پنج تا هستند، و «اشهرهم اشهر الکذابين» همین ابو سمینه است. مع ذلک روایتش در کافی هم هست.

ما توضیحش را اینجا عرض کردم، روشن شده براتون. ابو سمینه مصدر اول نیست، از امام نشنیده، نسخه نقل کرده. وقتی نسخه نقل کرد، برای تصحیح نسخه می‌شود نسخه‌های دیگر را نگاه کرد، مقابله بین نسخه‌ها کرد. اگر مطابق بود، مثل اینی که مثلاً بگویند وسائل چاپ لبنان، وسایل چاپ قم، وسایل چاپ نجف، شما از یک یک چاپی که خیلی صحیح‌تر است، نقل نمی‌کنید. پیش شما آن چاپی که غلط دارد را نقل می‌کنید. البته آن قسمتی که غلط دارد، مقابله کرده‌ایم با آن نسخه‌ای که خیلی صحیح است، یکی است. آن نسخه‌ای که غلط دارد پیش شما بود. فعلاً از او نقل می‌کنید. مشکل ندارد.

یکی از حضار: چرا باید این کار را بکنند اصلاً؟

آیت الله مددی: خواستند امانت را حفظ کنند. خواستند امانت را حفظ کنند. چرا؟ چون ابو سمینه، احمد برقی از او نقل می‌کند. احمد اشعری بیرونش کرد از قم اصلاً. اصلاً وقتی آمد قم، خانه‌ی احمد اشعری آمد. احتمالاً که نه، نه آقا دروغ. دروغ آقا در نسخه است، اشتباه نشود. یعنی نسخه‌اش غلط است. یعنی به عبارت آخری نسخه‌اش به نحو وجاده بوده. چون عده‌ای در بازار نسخه را می‌خریدند و می‌آمدند به قم. می‌گفتند: «حدثنی فلان». این «حدثنی» اش غلط بود. اما نسخه درست بود، حالا مطلب درست بود حالا. مثل اینکه شما نسخه کافی را می‌خرید و نقل می‌کنید. مگر این کار را نمی‌کنیم یک مشکل اساسی وجود دارد روشن شد مشکل اساسی چیست؟

یکی از حضار: با چه مقابله کرده؟

آیت الله مددی: با آن نسخه اصلی

یکی از حضار: وقتی آن پیش کسی دیگر است...

آیت الله مددی: می گویم می خواستند از

یکی از حضار: پس امانتش را حفظ کنند، پس از نسخه احمد. «امانتش را شما می گوید که آن نبوده، این بوده.»

آیت الله مددی: ببینید روایات ابو سمنه را نگاه می کنید قبلش غالباً احمد برقی است. برقی ازش نقل می کند. برقی هم کان یروی عن الضعفاء یعتمد المراسیل اما خودش جلیل القدر است، خودش مرد بزرگوار است، خیلی جلیل القدر است. اما مبانی حدیثش ضعیف است. این اشتباه شده بین آقایان. مبانی حدیثی ضعیف باشد یا خود شخص ضعیف باشد.

لذا عرض کردیم «کان ضعیفاً» تضعیف است. اما «کان ضعیفاً فی الحدیث» تضعیف نیست. «ضعیفاً فی الحدیث» یعنی مبانی ضعیف است، مبانی حدیثی. مثلاً به نحو وجاده نقل می کند. و لذا عرض کردیم «کان ضعیفاً» تضعیف رجالی است، «کان ضعیفاً فی الحدیث» تضعیف فهرستی است. «کان ضعیفاً فی الحدیث» تضعیف فهرستی است. تضعیف رجالی نیست. این که هی در نجاشی آمده «کان ضعیفاً فی الحدیث»، آقایانی که آمدند شرح نجاشی را گفتند، آقا مراد ایشان این است که در مبانی حدیث. این ها اصلاً توجه نکردند «کان ضعیفاً فی الحدیث» فهرستی است. «کان ضعیفاً» رجالی است. «کان ضعیفاً فی الحدیث» فهرستی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين